



درون‌مایه و ویژگی‌های اشعار آیینی محمدحسین انصاری نژاد

غلامعلی حدّاد عادل (رئیس و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده

«شعر آیینی»، که خود جریان بالنده‌ای است برآمده از دل ادبیات انقلاب اسلامی، با آنکه در ادب فارسی سابقه دارد و ریشه‌های آن را باید در «شعر مذهبی» جستجو کرد، در دهه اخیر، نمایندگانی جوان و سرزنده را به صحنه ادب معاصر کشانده است که نمونه و نظیر آن‌ها را در دوره‌های گذشته ادبیات فارسی کمتر دیده‌ایم؛ شاعرانی که شعرشان هم مضامین و درون‌مایه‌های والا و معنوی دارد و هم ساخت و صورت کلامشان نمودار شکوفایی شعر فارسی در دوره معاصر است. محمدحسین انصاری نژاد یکی از این شاعران است و، در این مقاله، درون‌مایه‌ها و ویژگی‌های کلامی او در شعر بر پایه اشعار آیینی‌اش در دفترش به‌نام شمس‌الشرف بررسی شده است.

کلیدواژگان: شعر آیینی، شعر مذهبی، محمدحسین انصاری نژاد، شمس‌الشرف.

۱- مقدمه

در چهل سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، روند حرکت در فضای شعر فارسی در ایران به سمت‌وسویی بوده که از جمله به پدید آمدن نوعی از شعر تحت عنوان «شعر آیینی» منتهی شده است. سابقه شعر آیینی را باید در «شعر مذهبی» جستجو کرد و سراغ گرفت که از دیرباز در شعر فارسی و در ایران سابقه داشته و عمدتاً در نعت و مدح و رثای معصومین، علیهم‌السلام، سروده می‌شده و بخش اعظمی از آن به واقعه عاشورا و مصائب حضرت سیدالشهداء، علیه‌السلام، اختصاص داشته است. به‌رغم این سابقه، در تقسیمات شعر فارسی نزد محققان و مورخان ادبی، نوعی از شعر تحت عنوان «مذهبی» در ردیف انواع دیگر (از قبیل غنایی و عرفانی و حماسی و تعلیمی) تشخیص و تبلور نیافته بوده است. شاید بتوان گفت علت اصلی این امر این بوده که چون مخاطب شعر مذهبی عمدتاً توده مردم بوده‌اند، در این نوع شعر، اصل بر سادگی و همه‌کس‌فهم بودن آن بوده و دغدغه اصلی شاعران شعرهای مذهبی عمدتاً برانگیختن احساسات و عواطف عامه مردم از طریق سخن‌گفتن به زبان آنان بوده است. البته شک نیست که، در بین شاعرانی که شعر مذهبی می‌سروده‌اند، شاعران توانایی مانند محتشم کاشانی بوده‌اند که شعر مذهبی فاخر می‌سروده‌اند، اما دغدغه عموم شاعران مذهبی - قبل از آنکه سرودن شعر فاخر باشد - سرودن شعر قابل فهم و قابل نقل برای توده مردم بوده است.

از مشروطه به بعد، تحوّل در زبان فارسی و شعر فارسی پدید آمد و، علاوه بر نثر فارسی، شعر فارسی نیز از حیث زبان و موضوع و مضمون از شعر دوره قاجار و قبل از آن فاصله گرفت و جریاناتی تأثیرگذار مانند شعر نو فضای شعر فارسی را دگرگون کرد و حتی بر ذهن و زبان کسانی که شعر نو را از حیث قالب و وزن و قافیه نمی‌پسندیدند نیز تأثیر گذاشت. شعر مذهبی نیز، در این جریان بالنده، صیقل خورد و آرام آرام شاعرانی

با قدرت و هنر شاعری بسیار پدید آمدند که موضوع و محتوای شعرشان مفاهیم معنوی و مذهبی بود. در سال‌های قبل از انقلاب، از جمله این شاعران می‌توان از نعمت میرزازاده (م. آزر) — که معلوم من نشد که زمانه کجاش برد/ در بزم روزگار کجا خورد صاف و دُرِد — و مهرداد اوستا و علی موسوی گرمارودی و طاهره صفارزاده نام برد که عموماً، چه از حیث سبک و قالب شعر و چه از حیث زبان، به جریان نو و معاصر شعر فارسی تعلق داشتند، اما از حیث درون‌مایه و محتوای شعر تعلق خاطر معنوی و مذهبی داشتند.

انقلاب اسلامی، از آنجا که انقلابی دینی بود، میدان را برای شعر مذهبی باز کرد. با وقوع انقلاب، مفاهیمی چون ایمان و ایثار و شهادت و عدالت اجتماعی در مقیاسی وسیع عینیت و تحقق پیدا کرد و شاعران مذهبی ترجمان این آرمان‌ها و ارزش‌ها شدند. چنین بود که به تدریج، در طی چهار دهه گذشته، در بستر ادبیات انقلاب اسلامی، جریان روبه‌رشدی تحت عنوان شعر آیینی شکل گرفت و شاعران بسیاری را در دامن خود تربیت کرد که بعضی از آنان مانند حمید سبزواری و مشفق کاشانی و علی معلم دامغانی و قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی و زکریا اخلاقی و نصرالله مردانی و علیرضا قزوه و ساعد باقری و، در دهه‌های هشتاد و نود، نسل جوان دیگری مانند مرتضی امیری اسفندقه و فاضل نظری و حمیدرضا برقی و علی‌محمد مؤدب و محمد مهدی سیار پدید آمدند که از زایایی و پویایی شعر آیینی در زبان فارسی معاصر خبر می‌دادند. شاعران زن نیز در جریان رشد و تبلور این شعر نقش و سهم مؤثری داشتند که در جای دیگری باید مستقلاً از آنان سخن گفته شود.

محمدحسین انصاری‌نژاد، شاعر مجموعه اشعار آیینی شمس‌الشرف، به گروه دوم این شاعران تعلق دارد و از تبار آنان است و حلقه‌ای از زنجیره این شاعران محسوب می‌شود. او — که متولد ۱۳۵۶ است — تاکنون دفترهای یک باغ زخم‌تر، روی شانه اروند، ابرهای ساحلی، زمزمه کاشی‌ها، باغ سحرخیز، از پشت سایه‌ها، مکاشفه‌ای رنگارنگ،

اجاق کوهپایه و... را از خود به چاپ رسانده است. از این پس، شعر او را در دفتر شمس‌الشرف — که حاوی شماری از اشعار آیینی انصاری‌نژاد از دفترهای پیشین او و نیز تعدادی شعرهای تازه است — در دو بخش «درون‌مایه» و «هنر شاعری و ویژگی‌های کلامی» بررسی خواهیم کرد.

۲- درون‌مایه شعرهای آیینی محمدحسین انصاری‌نژاد

انصاری‌نژاد درس‌خوانده حوزه‌های علمیه است؛ با روحیه و اعتقاد انقلابی. او خود را به اسلام و تشیع و انقلاب و امام و رهبری و مفاهیمی چون «ولایت» و «امامت» و «مهدویت» متعهد می‌داند. شعر، در دست او، ابزاری کارآمد برای دفاع از ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. شعر او شعر ایمان و صمیمیت و همدلی با باورهای مردم باایمان است.

انصاری‌نژاد شاعر پرکاری است و در مجموعه شمس‌الشرف در حیطه وسیعی شعر آیینی سروده است. مضامین و محتوای اشعار او از وحی و نبوت و قرآن و امامت و ولایت و مهدویت و ظهور گرفته تا یکایک ائمه معصومین، علیهم‌السلام، و مناسبت‌های مختلف مذهبی و انقلابی را در بر می‌گیرد. در نظر او، شعر آیینی، برخلاف گذشته، به مدیحه و مراثنی محدود نمی‌شود و تنها از زاویه «محبت» و «احساسات» و «عواطف» به آیین و دین و مذهب نمی‌نگرد، بلکه به رکن دیگری از دین‌داری غیر از «محبت» — که همانا «معرفت» باشد — توجه کافی دارد و درست به همین دلیل او درباره قرآن و نهج‌البلاغه و «دعا و مناجات» و مناسبت‌ها و حوادث مرتبط با امور دینی از قبیل «واقعه مسجد گوهرشاد» نیز شعر می‌گوید:

این خطوط روشن طاق مقرنس‌کاری‌اش
با طنین دل‌نشین ساعت دیواری‌اش
جویباری هست و چشم خیره بر سرشاری‌اش
می‌گشاید آخر مرا این شیوه دلداری‌اش ...
هست مدیون صدایی شب‌شکن بیداری‌اش
بنگر ابر فتنه را با جوش نرم‌افزاری‌اش
محو فرهنگ فرنگ و کیش آدم‌خواری‌اش
تا به نسیان در غبار فتنه‌ها نسپاری‌اش
(«قیام گوهرشاد»، ص ۱۶۱-۱۶۳)

چیست در اسلیمی این گنبد و معماری‌اش
شب‌نشین نقش‌بندی‌های این گلدسته‌ام
پشت خط‌نسخ این ایوان و پیچ‌پیچ آن
هر کتیبه رسم نستعلیق زلف دلبری‌ست
شهر در خواب تغافل بود در آن گیرودار
سخت مسموم است آفاق مجازی، هوش دار
دست‌ها در پرده می‌بینم به تحریف قیام
از قیام سرخ گوهرشاد بنویس ای رفیق

شعر انصاری‌نژاد، بیش از آنکه رنگ مرثیه داشته باشد، صبغه معرفتی و رسالتی اجتماعی دارد. با چنین نگرشی است که او در شمس‌الشرف قصیده‌ای دارد درباره «نامه امام علی^ع به عثمان بن حنیف» که در نهج‌البلاغه آمده و آشنایان با نهج‌البلاغه از مضامین بلند عدالت خواهانه آن نامه آگاه‌اند.

اعتقاد و غیرت شیعی در سراسر مجموعه شمس‌الشرف موج می‌زند. چنان‌که گفتیم، انصاری‌نژاد درباره همه ائمه علیهم‌السلام و حضرت زهرا^س و خصوصاً حضرت رضاً شعر گفته است، اما اوج شعرهای او طبعاً به کربلا و عاشورا و اربعین مربوط می‌شود. بعضی از ترکیب‌بندهای او به‌خودی‌خود یک «مقتل» محسوب می‌شود. از میان همه شعرهای عاشورایی او، که کم هم نیست، تنها کافی است به این دو بند از ترکیب‌بند عاشورایی «شرح شب قدر» توجه کنیم:

از قافله جامه‌دران است، ببینید!
یا محشری از نوحه‌گران است، ببینید!
این مجلس شوریده‌سران است، ببینید!
جان‌پاره‌ای از عشق در آن است، ببینید!
هفتاد و دو چشم نگران است، ببینید!

این نامه خونین جگران است، ببینید!
ای یثربیان، ولولۀ صبح قیامت
از جاده سفرنامه خون‌رنگ بخوانید
گهواره خالی که تکان خورد به محمل
دنباله این قافله بر شام به نیزه

آواز بشیر است، هلا اهل مدینه! در تعزیت هم‌سفران است، ببینید!
این پیک امام است، بشیر است، بیاید
در معرکه، هر چند که دیر است، بیاید ...

یا للعجب این غلغله از مسجد شام است یا للعجب آنجا سر خورشید به بام است
زنجیره‌گردن کسی آنجاست به منبر در سلسله‌اش فلسفه خون و قیام است
«تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است، همواره مرا کوی خرابیات مقام است»
از کرب و بلا با خودت آوردی طوفان در هر ورق مقتلت آتش به خیام است
آفاق به تسخیر صدای تو و زینب در خطبه‌تان یکسره نور است و پیام است
لب‌تشنه‌ام این دشت فقط حرمله دارد حیرت‌زده بادیه‌ام؛ راه کدام است؟!

ای خون خدا منتشر از بانگ رهاتان!
ما و عطش جرعه‌ای از کرب و بلاتان

(ص ۱۲۹-۱۳۱)

نگاه انصاری‌نژاد به دین انقلابی و به انقلاب دینی است و همین نگاه سبب شده تا او، در شعر آیینی خود، در تاریخ، منجمد و متوقف نماند و به مسائل روز و مصائب روزگار انسان معاصر نیز پردازد. او عاشورا را یک حقیقت جاری می‌داند که تا همه عصرها و نزد همه نسل‌ها امتداد می‌یابد. انصاری‌نژاد، به‌مثابه شاعری آیینی، درباره جنگ یمن و حماسه آفرینی‌های مردم نیز شعر می‌گوید (← شعر «شهیدان یمن»، ص ۱۹۳؛ شعر «شب‌شکاران»، ص ۱۹۸). شعر او، اگرچه در آن مصیبت و مرثیه نیز دیده می‌شود، فقط در بیان «مظلومیت» و «ستم‌دیدگی» خلاصه نمی‌شود. مرثیه، در نظر او، به معنای تشریح و تبلیغ «ذلت» و «مذلت» نیست. در دفتر شمس‌الشرف، نمونه‌های روشنی از آنچه گفتیم در اشعاری مانند «قدری آسمانی‌تر» (ص ۳۴) و «مهر بعثت» (ص ۳۷) و «ایوان نجف» (ص ۴۶) و «شور حیدری» (ص ۳۲) و «شب نهج‌البلاغه» (ص ۵۹) و «قصیده نامه امام علی‌ع» (ص ۶۱) و «غزل فرات» (ص ۹۵) و قصیده بلند و هفتاد و دو بیت «تیغ» (با ردیف «تیغ را»، ص ۱۰۹) دیده می‌شود.

۳- هنر شاعری و ویژگی‌های کلامی

خصوصیت بارز شعر انصاری نژاد را در «واژگان» آن می‌توان دید. غنا و تنوع واژگانی و ویژگی آشکار زبان شعری اوست. آبشخور این غنا و تنوع هم معارف اسلامی و قرآنی و حوزوی و هم آشنایی وسیع شاعر با دیگر حوزه‌های علمی و معرفتی است. واژگان شعر او شهروندان اصیل دیار دیانت‌اند؛ شهروندانی که، در عین حفظ اصالت خود، از حیث زبان شعر - که امری فراتر از واژگان است - امروزی‌اند و بوی کهنگی و ملال از آن‌ها به مشام نمی‌رسد.

شعر انصاری نژاد سرشار از مضامین دینی و سنتی است. تلمیحات و تضمینات قرآنی در شعر او فراوان دیده می‌شود که حاصل انس شاعر با این کتاب آسمانی است:

درخت نافلة شامگاه خواند به کوه که صبح می‌شنوم نغمه «وَذَا النُّونِ» را

(«ترانه توحیدی»، ص ۳۲)

و خواننده را به یاد نماز غفيله می‌اندازد که مستحب است بین نماز مغرب و عشا خوانده شود و، در رکعت اول آن، آیه ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (الأنبياء: ۸۷) خوانده می‌شود. پیامبران الهی همچون یعقوب و یوسف و موسی و مسیح و یحیی، علیهم‌السلام، از چهره‌های آشنای شهر شعر انصاری نژادند. او به راحتی نام عالمان ربانی، مانند سید ابن طاووس و آیت‌الله بهجت، را در شعر خود می‌آورد و حتی برای جرج جرداق مسیحی قصیده‌ای دارد. علاوه بر این، از واژگان دینی - اساطیری مانند «نیروانا» و از شخصیت‌های دینی بیرون از ادیان ابراهیمی نظیر «بودا» و «زرتشت» نام می‌برد. گستره تاریخی و جغرافیایی واژگان او بسیار وسیع است. «تاج‌محل» و «بنارس» و «جلجتا» و «نیشابور» و «مرو» و «کربلا» و «مکه» و «تل‌آویو» و «حیفا» و «یمن» محل تردد ذهن و زبان اوست. انصاری نژاد خواننده شعر خود را گاهی به عمق دریای معنویت و مذهب می‌کشاند و گاه در سطح وسیع تاریخ و جغرافیا و از «جابلقا» تا «جابلسا» به این سو و آن سو می‌برد.

ویژگی دیگر زبان شعری انصاری‌نژاد این است که پُر تپش است و جوشان و خروشان. شعر او شعری کوبنده و موج‌آفرین است. قدرت برانگیزندگی و اراده‌ستیهندگی در شعر او به‌وضوح احساس می‌شود. خواننده احساس می‌کند با شاعری سروکار دارد که ذهنش آتشفشان است و مدام از اعماق دل خود فوران می‌کند و گدازه‌هایی داغ و درخشان را در توده‌هایی هاله‌مانند از ابر و بخار به آسمان پرتاب می‌کند و به‌صورت جویباری مذاب جاری می‌سازد. تنها کافی است قصیده‌عاشورایی «سَماعِ خون‌فشان» را بخوانیم تا ضربان تند و پُر خون نبض شعر انصاری‌نژاد را احساس کنیم:

چاک از آن گلچرخ رنگین بر تنت پیراهن است
«مست این سان از کدامین باده‌مردافکن است؟!»
پیرهن چاک و سرافشانی به‌وجه احسن است
از کجای بیشه تازان این یل شیراوژن است؟!
عشق گفت: «اینجا خموش؛ او از شهیدان من است!»
این شقایق‌جامه آخر از کدامین گلشن است؟
بعد از آن هنگامه در حیرت تمام دشمن است
لشکر از هر سو گریزان روبه‌سوی مکمن است
تا به دست تیغ همچون تندی بنیان‌کن است
ای بسا سرها که با تیغ تو افشان از تن است
در هجوم این‌همه شمشیر، سدا آهن است
خشم را از برق تیغ شعله‌ها بر خرمن است
آری این شور دگرگونت دلیلی متقن است
پیش رو، صف در صف اما تیره اهریمن است
بر زمین، خون مبینت آیه‌هایی روشن است

در رجزهای تو پزواک دعای جوشن است
در سماع خون‌فشان گفت دشمن با هراس:
«پیرهن چاک و غزل‌خوان» می‌روی تا قتلگاه
پیرهن چاک و رجزخوان، آخر این پیر از کجاست؟
عقل آن دم گفت: «این جامه‌درانی‌ها چرا؟»
از خروش خصم بشنو کیست این سرو رشید
کو چکاچاک دگر از تیغ‌ها در معرکه
نعره «هل من مبارز» مانده بی‌پاسخ تو را
کس نمی‌آید به جنگ تن‌به‌تن، یا للعجب!
«آی بگریزید از میدان!» کسی فریاد کرد
سنگ‌بارانش کنید ای قوم از هر سو که او
جوشن و خود و کلاه آن‌سوتر افکندی به شور
عابسی و جلوه عباس داری در نبرد
پشت سر، یکسر، عطش‌ناک اهل بیت آینه
شب‌شکاری ای سفیر سربه‌دار کربلا!

از ازل سرخ است اوراقِ شهادت‌نامه‌هاست
بر سپهر، این ظُهرِ غربتِ «خون‌فشان پرویزن» است
عاجزم از شرح آن شورِ سرافشانی، ببخش!
از چنان وصفی زبان شوق، یکسر، الکن است
(ص ۱۰۷-۱۰۸)

انصاری نژاد شاعر غزل و قصیده و ترکیب‌بند و رباعی و مثنوی است. او، در میان اشعار آیینی خود، شعر نو هم دارد، اما قریحه و قدرت شاعری او را بیش از هر قالب دیگری در قصیده می‌توان دید. در شمس‌الشرف قصاید فراوانی آمده است که خواننده را به یاد سنایی و ادیب پیشاوری و امیری فیروزکوهی می‌اندازد. چند بیتي از قصیده هفتاد و دو بیتي «تیغ» را شاهد می‌آوریم:

یک نفس می‌ایستم محو تماشا تیغ را
غرقه در خون که می‌بینم خدایا تیغ را؟
تا برانگیزد چکاچاکش غبار از این کویر
برمی‌آشوبد کسی از سمت دریا تیغ را
«کاف، ها، یا ...» بر صلیب آنجا مسیح تشنه است
گل می‌اندازد به روی تشت «یحیا» تیغ را ...
«لافتی الأ علی لا سیف الأ ذوالفقار»
می‌برد دستی فراسوی ثریا تیغ را
(ص ۱۰۹)

در بسیاری از قصاید انصاری نژاد، آداب ادبی قصیده‌سرایی از قبیل تشبیب و تخلص هم دیده می‌شود، اما نه به سبک کلیشه‌ای قدما که از اوصاف جمال دلبر یا طبیعت آغاز کنند و به وصف ممدوح و بیان مقصود برسند. او، در تشبیب و تغزل، سبک خود را دارد. سه نمونه از آغاز قصاید او را شاهد می‌آوریم:

شب‌خوانی دریا شکوه دیگری دارد
از ساحل آن‌سوتر، غم پهن‌آوری دارد
شاعرتر از دریا نخواهی دید؛ باور کن!
دریا رجزخوانی به بحر دیگری دارد
هر صخره می‌خواند دعای جوشن آشفته
با موج ساحل‌کوب، فتح خیبری دارد
در خون شناور، کشتی پیغمبری دارد
تیغی سحر چرخید و بر دریا فرود آمد
در موج خیزش شور «حیدر حیدر»ی دارد
شاعر! ورق‌گردانی دریاست این امواج

اینجا به سمت غربتِ مولا دری دارد
 زخمی عمیق از لاله‌های احمری دارد
 با فرقِ خونین دستِ خورشیدآوری دارد
 موج از شبِ نهج‌البلاغه دفتری دارد ...
 («شب نهج‌البلاغه»، ص ۵۹)

از شانه‌های ساحل امشب سرد آوردی
 بادی می‌آید امشب از آن سوی نخلستان
 دستی تکان داد، از ورای ماه، مردی که
 امشب که در ساحل به نخلستان می‌اندیشی

و نمونه دوم:

چاووش خواند و دشت از آن سر بلند شد
 شور و نوا به گونه‌ی دیگر بلند شد
 بانگ درای قافله خوش‌تر بلند شد
 کز واحه، بوی نافه‌ی اذفر بلند شد
 از برکه‌ای چقدر کبوتر بلند شد
 دود از سپند و عود به مجمر بلند شد
 یکسو، به عشوه، لاله و عبهر بلند شد
 عطر نزول سوره‌ی کوثر بلند شد
 مست از کدام باده، ابوذر بلند شد؟
 «قد قامت الصلاة» پیمبر بلند شد
 وقتی نسیم نافله یکسر بلند شد ...
 («قصیده غدیر ۳»، ص ۶۹)

بانگ درای قافله یکسر بلند شد
 افتاد تا عماری از انبوه اشتران
 چاووش خواند یکسره در پرده‌ی حجاز
 آهویی از ختن مگر آن سو به پویه بود
 در گرمگاه بادیه فرمان رسیده بود
 دستی به برکه مجمره گردانِ شوق بود
 یکسو گل محمدی افشان به دشت بود
 صحرا شنید بال و پر جبرئیل را
 سلمان نشست رو به افق‌های نیمروز
 آنجا چه عاشقانه اذان بلال بود!
 گویی تمام بادیه شد مسجده‌ی غدیر

و نمونه سوم:

با گردباد، زمزمه‌ای مختصر کنم
 با بادگیرها مگر آواز سر کنم
 با ذکر این حدیث شبی را سحر کنم
 باید سؤال از شب و کوه و کمر کنم ...
 («طریق‌الرضا (۱)»، ص ۱۵۹)

می‌خواهم از مسیر کویری گذر کنم
 خطاً غبار یکسره رسم است بر دلم
 روزی امام هشتم از این جاده رد شده‌ست
 شاید به سایه‌سارِ همین سرو آمده‌ست

هنر دیگر انصاری‌نژاد، در شاعری، ترکیب‌بندهای زیبا و فراوان اوست. هریک از بندهای ترکیب‌بندها یک غزل شورانگیز و ممتاز است. در ترکیب‌بندها، او مانند نمایشنامه‌نویسی چیره‌دست چندین پرده را پیاپی به‌روی صحنه می‌آورد و، در هر بند، بخشی از احساس و ادراک خود را به‌زیبایی بیان می‌کند و، از به‌هم‌دوختن و پیوند بندها، مرقع رنگینی پدید می‌آورد. به دو بند که بندهای سوم و ششم از ترکیب‌بند هشت‌بندی «نذر سبط اکبر، کریم آل‌الله، امام حسن مجتبی علیه‌السلام» است توجه کنید:

می‌بینمت میانه میدان غریب‌تر	یعنی که از تمام شهیدان غریب‌تر
میدان چقدر دستخوش عمرو عاص‌ها	بر نیزه است یکسره قرآن غریب‌تر
می‌بینمت که خسته و مجروح می‌روی	می‌بینم از همیشات ای جان غریب‌تر
در غربت بقیع، شبانگاه می‌وزد	موسیقی ملایم باران غریب‌تر
باران مگر بیاید و کاری کند، دریغ	آنجا گل است وقت بهاران غریب‌تر ...
آن چارراه می‌رود انگار تا بقیع	آنجاست از تمام خیابان غریب‌تر
هر شب شمیم گم‌شده یاس با تو بود	هر روز در مدینه کماکان غریب‌تر

افسوس کوفه کوفه خوارح هنوز هست

رسم نفاق سسکه رایج هنوز هست ...

امشب مدینه پشت سرت گریه می‌کند	در رهگذار چشم ترت گریه می‌کند
گل‌میخ بر ضریح در نیم‌سوخته	یکسر کبود در گذرت گریه می‌کند
فردا که بر جنازه تو تیر می‌زنند	دنیا چقدر بر سفرت گریه می‌کند!
تیغ دو دم به کف، علی از راه می‌رسد	بر پاره‌پاره جگرت گریه می‌کند
بر مسجدالنبی ست فقط ابر، ابر بغض	بر غربت تو و پدرت گریه می‌کند
تشییع گشت پیکرت اما میان تیر	مولا به کوچ شعله‌ورت گریه می‌کند
سجاده‌ات سپیده‌دمان بال می‌زند	باز آن پرنده سحر گریه می‌کند

«یا محسنُ بحقِّ حسن ...» این صدای ماست
یعنی که استجابت روح دعای ماست

(ص ۸۵-۸۹)

با این حال، نباید از غزل‌های انصاری نژاد غافل شد؛ غزل‌هایی حماسی که ظرافت و صلابت را توأمان دارد و درست مانند شمشیری در هوا برق می‌زند و فرود می‌آید. دو سه نمونه از شمس‌الشرف را، برای مصداق این «تعریف»، با هم می‌خوانیم:

قطار، وقت سحر، خسته از کویر گذشت	از ایستگاه عطشناک آن مسیر گذشت
در التهاب ترن، های و هوی واگن‌ها،	چه بر پرندۀ تنهای گرمسیر گذشت؟
پگاه بود و نگاه مسافر آهسته	به شیشه‌های مه‌آلود ناگزیر گذشت
پگاه بود و مسافر به کوپه سی‌ویک	نگاه کرد به ابری که سربه‌زیر گذشت
پگاه بود و قطاری که بی‌درنگ به دشت	از آن مناظر رنگین دلپذیر گذشت
شکوه شعر عرب داشت کوهپایه مگر	به ذهن خسته‌اش اییاتی از «جریر» گذشت
نگاه کرد به یک قلّه‌ای و زمزمه داشت	از این شیار کدامین پلنگ پیر گذشت؟!
تفنگ برنو از اینجای کوه آتش خواند؟	کجای قلّه شبی یاغی دلیر گذشت؟!
قطار رد شد از آن واحه و برابر چشم	هزار خانه خشتی و بادگیر گذشت
منم مسافر دل‌تنگ کوپه‌ای که در آن	مجال سبز غزل‌های بی‌نظیر گذشت
بدون وقفه در آن کوپه تا سپیده‌دمان	خیال روی توام چون گل از ضمیر گذشت
بلند شو، و ببین آفتاب در کوپه‌ست	بیا که فرصت چای و گل و پنیر گذشت
من آمدم چمدانم تمام خستگی است	سفر بدون تو، آری، چقدر دیر گذشت!

(قصیده «قطار»، ص ۱۶۴-۱۶۵)

غزل دوم با نام «آیه‌های ظهور» که، در آن، شاعر جنوبی به‌خوبی تصویرهای ذهنی

خود را از دریا «ردیف» می‌کند:

می‌رسد آسمان در آغوشش، می‌کند اقتدا به او دریا
 با نگاهی به جشن ماهی‌ها، قد کشیده‌ست با وضو دریا
 این مزامیر سبز داوود است، آری آدینه صبح موعود است
 می‌سراید به گوش شالوها آیه‌های ظهورِ او دریا
 ساحل آشفته‌ی هیاهوها، ناگهان سجده‌ی پرستوها
 با سرانگشت موج می‌بارد بغض صد قرن در گلو دریا
 موج‌ها، موج‌های سرگردان، روی احساس صخره‌ها خوردند
 شروه‌خوان چون همیشه جاشوها، شد تب‌آلود جست‌وجو دریا
 شان‌ه‌هایش شگفت طوفانی‌ست، باز پیشانی‌اش تب‌آلوده‌ست
 ایستاده‌ست رو به آبی‌ها، با کسی گرم گفت‌وگو دریا
 جاده‌ی آکنده از نفس‌هایش، گل فروش است در تماشايش
 ناشکیبانه چشم می‌دوزد بر افق‌های پیشِ رو دریا
 رو به فانوس‌های دریایی، باز ساحل‌نشین شبگردی‌ست
 شان‌ه‌هایش شقایق زخمی، چشم‌هایش ... خودت بگو: «دریا»
 در دلش آسمان ترک خورده‌ست، یا سماع هزار قنوس است؟
 سر به پیشانی تو می‌کوبد، مثل آینه روبه‌رو دریا
 می‌سپارم دلم به آهنگش، محو تصنیف‌های دل‌تنگش
 می‌تراود دعای عهد انگار، می‌سراید به های‌وهو دریا
 از خمستان پیاله‌ی آخر، پس چه شد جرعه‌ای نیفشاندند
 باده‌نوشان عطش‌عطش مردند، خواند از این درد صد گلو دریا
 خیمه‌اش کی جزیره‌ی خضر است؟ این نفس‌های اوست اینجاهاست
 این نسیم بهار آدینه می‌وزد از کدام‌سو دریا؟

می‌کند استغاثه هر شب ماه: «کاشکی خال گونه‌اش بودم

کاش سرباز کوچکش باشم»، در دلش مانده آرزو دریا

بر سرش ابر سوره کوثر، روی دوشش ردای پیغمبر

ای غزل سر به خون بز اینجا، می‌توان ریخت در سبو دریا؟!)

(ص ۱۹۴-۱۹۵)

گل شیپوری از آن سو به دوش باد می‌آید
و از اردیبهشت حشر دارد نامه‌ای در دست
گل شیپوری و باد است و پژواک دمیدن‌ها
سفرنامه‌ست هر برگش از آشوب «الست» انگار
شهادت‌نامه در دست است و من محو تماشايش
تماشا کن ورق‌گردانی صبح معاد اینجا
از او برگی به کوه بیستون می‌افتد و آنگاه
در این باغ است بانگ «ارجعی»، یعنی به خود آید
گل شیپوری از آیات رستاخیز لبریز است
به زنگ ساعت محشر بیندیشید، ای مردم
پُر است به بوم انسانی و صفات انسانی

(«سفرنامه»، ص ۳۳)

شعر انصاری نژاد سرشار از هنرهای شاعری و صنایع ادبی است. مثلاً، هنر واج‌آرایی

او را در این بیت می‌توان دید:

چه پچ‌پچی ست بر این چشمه از چکاوک‌ها
که می‌زنند به دل زخمه همایون را!

(«ترانه توحیدی»، ص ۳۱-۳۲)

تشبیهات انصاری نژاد بدیع است. غزل «قدری آسمانی تر» را، که گهگاه یادآور اشعار

سهراب سپهری است، با هم بخوانیم:

بیا یک‌روز قدری آسمانی‌تر بیندیشیم
تمام آسمان سرشار از شور «هُوَ اللهُ» است
سحر سجاده‌مان را مرغ آمین می‌برد بالا
خدا را می‌توان در ابرها هر دم تماشا کرد
بهاران از نفس‌های سواری غنچه خواهد زد
خداحافظ ... خدا ... دست دعایم می‌رود بالا
به خود آییم، از صبح قیامت پرده می‌افتد
غزل دیباچه عشق است، مثل موج بنویسیم
به ادراک نسیم باغ نیلوفر بیندیشیم
چه می‌شد دست کم یک سجده دیگر بیندیشیم؟
اگر غرق نماز شب‌نم و شبدر بیندیشیم
به‌زیرِ نم‌نم باران صمیمی‌تر بیندیشیم
در این زردی به آن دست بهارآور بیندیشیم
مبادا بعد از این جز با دو چشم‌تر بیندیشیم!
اگر یک‌دم به زنگ ساعت محشر بیندیشیم
وصیت‌نامه دریاست، پهناور بیندیشیم

(ص ۳۴)

انصاری نژاد زاده بوشهر و ساکن شیراز است و با حافظ و حضرت شاهچراغ پیوند
روحي و قلبی دارد و، به همین جهت، رد پای حافظ در کوچه‌باغ شعر او به وضوح
پیدا است. شعر او مشحون از ترکیب‌ها و تعبیرهای حافظ و الفاظ و عبارات حافظانه است:

«پیرهن چاک و غزل‌خوان» می‌روی تا قتلگاه
از ازل سرخ است اوراقِ شهادت‌نامه‌ات
پیرهن چاک و سرافشانی به‌وجه احسن است ...
بر سپهر، این ظهر غربت «خون‌فشان پرویزن» است

(«سماع خون‌فشان»، ص ۱۰۷-۱۰۸)

یا:

چون‌که درآید ظهور حضرت خوان‌خواه
جامه‌درانیم مثل صبح قیامت
«رایت منصور پادشاه» تو هستی ...
تا که بر این سوختن گواه تو هستی

(«به ماه بنی‌هاشم»، ص ۱۲۷)

یا این غزل:

تا مسجد آمده‌ست قدح‌نوش پیر ما
آغشته است یکسره محراب را به می
مست شراب و گوش به چاووش پیر ما
کی می‌دهد به همه‌ها گوش پیر ما؟

(«ترکیب‌بند حبیبی»، ص ۱۳۵)

انصاری‌نژاد، با نگاه معنوی و اعتقاد دینی خود، دل در گروی ارزش‌های جاودانه و ثابت الهی و انسانی دارد و، به همین دلیل، «گذشته» در نظر او لزوماً «تاریخ‌مصرف» ندارد. خواننده شعرهای او آوازه‌درای پیامبران، علیهم‌السلام، و ندای اولیای خدا و مصلحان معنوی را در جاذبه‌ اعصار و قرون می‌شنود. او، در لفظ و معنا، سخت سنت‌گراست و با هنرمندی از الفاظ و عبارات قدسی و قرآنی و تعابیر دعاها و مناجات‌ها در شعر خود استفاده می‌کند، اما — با همه آنچه گفتیم — یک شاعر امروزی است. زبان شعر او زبان شاعران امروز است. او باده کهن را در جام نو ریخته است. خواننده شعر او به روشنی درمی‌یابد که انصاری‌نژاد، از نظر سبک، دقیقاً به شعر امروز ایران تعلق دارد. تعلق خاطر او به مفاهیم و معانی دینی و سنت‌های دینی، به هیچ وجه، به معنای تقلید او از کلیشه‌های متعارف و تکراری شاعران گذشته نیست. این حقیقت را می‌توان به وضوح در این دو نمونه مشاهده کرد:

طوفان‌سوار من! طلوع خنده‌هایت سبز	در یاتبار من! تمام گسترایت سبز
می‌بینم از اینجا جهان در پیش پایت سبز	هووی باد ... این شیئه اسب ظهورت سبز
ای بی‌نهایت‌های عرش از ربّانیت سبز	یک سوره از قرآن چشمت را تلاوت کن
فردا زمین در زیر چتر دست‌هایت سبز	امروز ما بیم و هجوم وحشی پاییز
می‌خوانمت آه، ای گل خورشید، جایت سبز	آویختم بر ماه فانوس نگاهم را

(«جایت سبز»، ص ۱۹۱)

و نیز:

و با فرود تبر شاخه‌شاخه کم‌شدنت را	خدا نیاورد، ای تک‌درخت، خم‌شدنت را
به‌پیش پای تبردارها قلم‌شدنت را	قلم‌به‌دست، سراسیمه‌ام؛ مباد بینم
مباد آنکه بیند کسی صنم‌شدنت را!	بگو به شاخه شباهنگ «یاصمد» بسراید

به جرم بی‌ثمیری باز متهم شدنت را
خوشا تجلی رنگ سپیده دم شدنت را!
چو زلف دخترکان گرم پیچ و خم شدنت را!
شکسته بشنوم آهنگ زیر و بم شدنت را
که دیده‌ام همه سو زخمی ستم شدنت را
که با ستاره شنیدند هم قسم شدنت را
به انتقامِ تهمتن شبی علم شدنت را
در آن تلاطمِ دریا شبی بلم شدنت را؟
خدا نیاورد، ای تک‌درخت، خم شدنت را
که خواب دیده دلم تخته حرم شدنت را
و من ببینم از این‌گونه محترم شدنت را
(«تک‌درخت»، ص ۲۰۸-۲۰۹)

نبینمت پس از این سرو دادگاهی صحرا
میان مزرعه چای زعفرانی خورشید
به وقت کوچ عشایر خوشا که ایل ببیند
خدا نیاورد آن را که با فرود تبرها
شبیهِ روح منی آی تک‌درخت پریشان
تو نیز یکسره دل‌وایس تطاول سنگی
در این گذار شغادان، خدا کند که ببینم
بلا به دور! مگر دیده‌اند مردم ساحل
منم که خم شده‌ام در هجوم سنگ و شکستن
مسافران حرم را تو سایه‌ای به سرفکن
به حق شاهچراغ، ای درخت، سبز بمانی

در یک کلام، باید گفت انصاری نژاد از نظر زبانی کاملاً معاصر دنیای خویش است و،
گرچه در شعر او خواننده گاهی به یاد سبک و زبان بعضی از شاعران امروز می‌افتد،
زبان مخصوص خود را دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۴- نتیجه

انصاری نژاد شاعری آیینی است و جوهر شعر او دین و آیین است. چنان‌که گفتیم،
ارزش‌های الهی و انسانی در شعر او موج می‌زند؛ اما شعر آیینی انصاری نژاد،
به هیچ‌روی، عامیانه و همه‌کس فهم و همه‌کس پسند نیست. شعر او، در عین وفاداری به
همه عناصر و ابعاد فضاهای اسلامی و شیعی، بیش از آنکه شعر «عامه» باشد، شعر
«خواص» است؛ خواصی که با راز و رمز و ظرافت‌های شعر امروز دنیای فارسی‌زبان آشنا

باشند و قدرت درک هنر شاعری او را داشته باشند. این اهالی «شهر آشنایی» اند که می‌دانند «متاع او کجایی است». او، برای بیان اندیشه‌ها و آرمان‌های دینی خود، شعر را تا حدّ تودهٔ مخاطبان پایین نیاورده است، بلکه این مخاطبان‌اند که باید قد بکشند و خود را تا حدّ شعر او بالا بیاورند. شعر انصاری نژاد شعری فاخر و فخیم است. خوانندهٔ اشعار او باید جنس شعر او را بشناسد و بداند با چه نوع شعری سروکار دارد. مدّاحان و نوحه‌خوانان فهمیم این اشعار فخیم را البته خواهند پسندید و همه یا بعضی از ابیات قصیده‌ها و غزل‌ها و ترکیب‌بندهای این مجموعه را متناسب با سطح ذوق و درک مخاطبان خود انتخاب و، با هنر خویش، هنر شاعر را دوچندان خواهند کرد و به مجالس مرثیه‌خوانی اعتلا خواهند بخشید. انصاری نژاد باید مراقب باشد که، گهگاه، آن شور و شوقی که به سرودن دارد سبب نشود تا الفاظ و تعبیری مغایر با این فخامت شعری — شتاب‌زده — بر قلم او جاری شود؛ و این اتّفاقی است که نه به‌فراوانی اما ندرتاً در بعضی از ابیات او دیده می‌شود.

انصاری نژاد را باید مصداق بارز و نمونه‌ای روشن از ارتقا و اعتلای شعر مذهبی فارسی در ایران اسلامی و انقلابی امروز دانست؛ شعری که از حیث درون‌مایه «متعالی» است و از نظر سبک و زبان «امروزی».

منابع

انصاری نژاد، محمدحسین، شمس‌الشرف (مجموعه شعر آیینی)، با مقدمهٔ غلامعلی حدّاد عادل، هاجر، قم ۱۳۹۹.

